



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فوج عاشورا

در گفتار امام سجاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فروغ عاشورا در گفتار امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

مهدی عبداللهی

ناشر چاپی:

موسسه پیام امام هادی (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | فروغ عاشورا در گفتار امام سجاد علیه السلام |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۸ | اشاره |
| ۱۲ | پیشگفتار |
| ۱۸ | گزیده ای از شرح حال امام سجاد علیه السلام |
| ۱۹ | اوصاف آن حضرت: |
| ۲۳ | میراث علمی |
| ۲۶ | خطبه های امام سجاد علیه السلام |
| ۲۶ | اشاره |
| ۲۸ | خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه |
| ۳۶ | خطبه امام سجاد علیه السلام در مسجد دمشق |
| ۵۰ | خطبه امام سجاد علیه السلام در مدینه |
| ۶۰ | گفتگوهای امام سجاد علیه السلام |
| ۶۰ | اشاره |
| ۶۲ | گفتگوهای امام زین العابدین علیه السلام |
| ۶۶ | گفتگوی امام با پیرمرد شامی |
| ۷۰ | گفتگوی حضرت با یزید |
| ۷۴ | گفتگوی امام با منهال بن عمرو |
| ۷۸ | گفتگوی حضرت با ابراهیم بن طلحه |
| ۸۰ | گفتگوی دیگر حضرت با یزید |
| ۸۴ | گفتگوی سوم حضرت با یزید |
| ۸۶ | گفتگوی حضرت با منهال در مدینه |
| ۹۰ | گفتگوی امام علیه السلام با خادمش |

گفتگوی امام و محمد بن حنفیه ۹۶

گفتگوی امام با عباد بصری ۱۰۰

فهرست منابع ۱۰۳

درباره مرکز ۱۰۴

فروغ عاشورا در گفتار امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

عنوان و نام پدید آور: فروغ عاشورا در گفتار امام سجاد علیه السلام مشتمل بر خطبه های امام سجاد علیه السلام در کوفه، شام، مدینه و برخی از گفتگوهای آن حضرت / تهیه و تنظیم مهدی عبداللهی.

مشخصات نشر: قم: پیام امام هادی (ع)، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.؛ ۵/۱۰ × ۱۹ س م.

شابک: ۴۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۰۰۶۹-۸-۲؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۵۵۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۲.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص ۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- خطبه ها، امام چهارم

موضوع: عاشورا

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق

شناسه افزوده: عبداللهی، مهدی، ۱۳۲۸ -، گردآورنده، مترجم

شناسه افزوده: موسسه امام هادی (ع)

رده بندی کنگره: ۲/۴۳/۲BP/ع۲ف ۴ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۵۵۹۰

ص: ۱

اشاره

فروغ عاشورا در گفتار امام سجاد علیه السلام

مشمول بر خطبه های امام سجاد علیه السلام در کوفه ، شام ، مدینه و برخی از گفتگوهای آن حضرت.

ص: ۲

اهدا:

به امام حسین سید الشهداء علیه السلام به امام سجّاد زین العابدین علیه السلام به امام هادی پیشوای ناصح علیه السلام به امام
زمان حجّه بن الحسن علیهما السلام

ص: ۵

خدای را سپاس که در سال عزت و افتخار حسینی این توفیق شامل حالمان شد تا تجلی فروغ عاشورا را در گفتار امام سجاد علیه السلام بازخوانی کنیم.

آن حضرت که بعد از شهادت سالار شهیدان، به همراهی عمه بزرگوارش (۱) پرچم دفاع از اسلام و پیام رسانی خون شهیدان کربلا را بر دوش داشت، در مسیر حرکت از

ص: ۹

۱- (۱) خطبه های حضرت زینب کبری (علیها السلام) در کتاب «چشمه سار کوثر» به همراه خطبه های حضرت فاطمه زهرا، ام کلثوم و فاطمه بنت الحسین علیهم السلام آمده است، کتاب مذکور که مشتمل بر متن عربی خطبه ها و ترجمه روان آنها به فارسی است از طرف مؤسسه پیام امام هادی (علیه السلام) منتشر شده است.

کوفه تا شام و بازگشت به مدینه خطبه هایی ایراد نموده و گفتگوهایی با برخی دشمنان و دوستان داشته که ضمن بیان مظلومیت و مصیبت های اهل بیت علیهم السلام، عزّت و کرامت آنان را آشکار ساخته و حجّت را بر همگان تمام کرده است.

اینک این خطبه ها و برخی گفتگوهای حضرت همراه ترجمه ای روان به خوانندگان گرامی تقدیم می گردد؛ بدین امید که گامی هرچند کوچک در ابلاغ پیام شهیدان کربلا باشد.

گزیده ای از شرح حال امام سجّاد علیه السلام

تولد آن حضرت در ماه شعبان سال ۳۸ هجری و تاریخ وفات آن حضرت ماه محرم سال ۹۵ یا ۹۴ بوده است.

حدود دو سال در زمان جدّش امیر المؤمنین و ۱۲ سال در زمان عمویش امام حسن و بعد از امام حسن در حدود ۱۰ سال با پدر بزرگوارش امام حسین علیهم السلام زندگی کرد و بعد از واقعه عاشورا حدود ۳۴ سال زنده بود که زمان امامت خود آن حضرت است.

مادرش شهربانو دختر یزدگرد بود نام مادرش را سلافه، غزاله، شهربانویه، و شاه زنان نیز گفته اند.

القاب مشهور آن حضرت، زین العابدین، سید العابدین و سجّاد می باشد.

اوصاف آن حضرت:

امام سجاد علیه السلام در عصر خود بهترین، دانشمندترین و فقیه ترین، پرهیزگارترین، عابدترین، حلیم ترین و بردبارترین مردم بود. اخلاق حضرت از همه نیکوتر، صدقه اش بیشتر، نسبت به فقرا مهربانتر و نسبت به مسلمانان از همه خیرخواه تر به شمار می آمد.

آن حضرت در دید دوست و دشمن دارای عظمت و مهابت بود، حتی در واقعه حرّه که فرمانده لشکر یزید از اهل مدینه بیعت گرفت تا بنده و برده یزید باشند کسی جز علی بن الحسین علیهما السلام را از این دستور معاف نکرد.

نقل کرده اند که هشام بن عبد الملک اموی - در زمان ولایتعهدی - در مراسم حج شرکت کرد و چون خواست حجرالاسود را لمس کند به جهت اجتماع مردم ممکن نشد سپس روی منبر و صندلیی که برای او گذاشتند نشست و با اطرافیان خود مشغول تماشای مردم شد، در این هنگام امام سجاد علیه السلام آمد و خانه خدا را طواف کرد وقتی مقابل حجرالاسود رسید مردم کنار رفتند و آن حضرت حجرالأسود را استلام کرد. یکی از شامیان همراه هشام پرسید: این

کیست که مردم این گونه او را احترام می کنند؟ هشام از ترس این که مردم شام به حضرت علاقمند شوند گفت:

نمی شناسم. فرزاد شاعر حاضر بود گفت: «ولکنی أعرفه» (من می شناسم)، سپس در معرفی و مدح آن حضرت قصیده ای سرود که این چند بیت نمونه ای از آن سروده غرّ است:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفُهُ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

يَكَادُ يُمْسِكُهُ عِرْفَانٌ رَاحَتِهِ رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ

إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهَى الْكَرَمُ

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا

وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجْمُ

عبد الرحمن جامی مضمون شعر فرزدق را در قالب شعر فارسی چنین آورده است.

آن کس است این که مگه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منی

حرم و حلّ و بیت و رکن حطیم ناودان و مقام ابراهیم

مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات طیبه، کوفه، کربلا و فرات

هریک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف

قره العین سید الشهداست غنچه شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار لاله راغ حیدر کزار

چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش

که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسید فضل و گرم

ذَرُوه (۱) عَزَّت است منزل او حامل دولت است محمل او
از چنین عَزَّ و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بر او قاصر
جَدَّ او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق
در عرب در عجم بود مشهور که ندانش مغفلی مغرور
شد بلند آفتاب بر افلاک بوم اگر زان نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران
فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگرده کم
هست از آن معشر (۲) بلند آیین که گذشتند ز اوج علّیین (۳)

ص: ۱۵

-
- ۱- (۱) ذروه بلندترین نقطه اوج.
 - ۲- (۲) معشر جماعت گروه مردم.
 - ۳- (۳) مثنوی هفت اورنگ (اورنگ اول سلسله الذهب). ص ۱۴۱

آثار و سخنانی که از آن حضرت نقل شده در زمینه های معارف، مواعظ، فضائل قرآن، حلال و حرام و دعاهای بسیار دلنشین است که در کتاب های حدیث و ادعیه موجود است؛ و شیخ مفید (ره) فرموده: «که فقهای عامه علوم بسیاری از آن حضرت روایت کرده اند»^(۱).

و امروز از علوم امام زین العابدین علیه السلام دو اثر بسیار برجسته در دست ما است که از افتخارات شیعه به شمار می رود. یکی «رساله حقوق» است که آن حضرت ۵۰ حق را که مراعات آنها بر انسان لازم است از حقوق الهی گرفته تا حق اولاد، اعضای بدن، همسایه، همنشین، هم دین، اهل ذمه و غیر آن را بیان فرموده است.

و دیگری «صحیفه سجاده» است که مشتمل بر ۵۴ دعا در انواع مختلف و مناسبتهای گوناگون می باشد.

این دعاها با فصاحت و بلاغت بسیار عجیب و مضامین

ص: ۱۶

بسیار عالی بیان شده که در حد اعجاز است و خود مؤید نسبت این دعاها به امام علیه السلام است زیرا این گونه جواهر معنوی جز در معادن حکمت اهل بیت نبوت یافت نمی شود.

البته باید دانست که صحیفه سجّادیه تنها بخشی از دعاهای آن حضرت است و گرنه دعاها و مناجات های دیگر که آن ها هم دارای معانی بسیار بلند و الفاظ زیبا و فصیح است از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که از جمله آنها است دعای ابو حمزه ثمالی و مناجات خمسه عشر (۱).

ص: ۱۷

۱- (۱) جهت آگاهی بیشتر از شرح حال امام سجّاد علیه السلام مراجعه کنید به اعیان الشیعه، جلد اول، ص ۶۲۹ تا ۶۵۰.

قال حذيم بن شريك الأسدی: خرج زين العابدين عليه السلام إلى الناس وأومى إليهم أن اسكتوا فسكتوا - وهو قائم - فحمد الله وأثنى عليه، وصلى على نبيه، ثم قال:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي! وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَدْبُوحِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخَلٍ (١) وَلَا تِرَاتٍ (٢)، أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهَكَ حَرِيمُهُ، وَسَلَبَ نَعِيمُهُ، وَأَنْتَهَبَ مَالَهُ، وَسَبَى عِيَالَهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا (٣)، فَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا.

ص: ٢٠

١- (١) دَخَلٌ: الثَّار.

٢- (٢) تِرَاتٍ: جَمْعُ تِرَةٍ، مِنْ وَتَرَ يَتَرُ وَتَرًا وَتَرَةً: بِمَعْنَى الْجَنَائِيهِ وَالثَّار.

٣- (٣) قَتَلَ صَبْرًا: أَي حَبَسَ عَلَى الْقَتْلِ حَتَّى يَقْتُلَ.

حذیم بن شریک اسدی گوید: امام زین العابدین علیه السلام به سوی مردم بیرون آمد و اشاره کرد که سکوت کنند مردم ساکت شدند. آن حضرت در حالی که ایستاده بود حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و سپس فرمود:

ای مردم! هرکس مرا شناخته که شناخته و هرکس مرا نشناخته من علی فرزند حسینم که او را در کنار فرات بدون جرم و به ناحق سربریدند، من فرزند کسی هستم که حرمت او را شکستند، آسایش او را گرفتند، مالش را به غارت بردند، و اهل بیتش را اسیر کردند، من فرزند کسی هستم که او را با شکنجه کشتند، و این برای سربلندی کافی است.

أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشَدْتُكُمْ (١) بِاللَّهِ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ، وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَخَدَلْتُمُوهُ؟! فَتَبًّا (٢) لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ، وَسَوْءًا لِرَأْيِكُمْ، بِأَيِّهِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِثْرَتِي، وَأَنْتَهَكْتُمْ (٣) حُرْمَتِي، فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي.

قال: فارتفعت أصوات الناس بالبكاء، ويدعو بعضهم بعضاً: هلكتم وما تعلمون.

فقال علي بن الحسين: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً قَبِلَ نَصَةَ يَحْتَى، وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ، وَفِي أَهْلِ بَيْتِهِ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ اسْوَةٌ حَسَنَةً.

فقالوا بأجمعهم: نحن كلنا يا ابن رسول الله سامعون مطيعون حافظون لذمامك (٤)، غير زاهدين (٥) فيك ولا راغبين عنك، فمُرْنَا بِأَمْرِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ، فَإِنَّا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ،

ص: ٢٢

١- (١) نَاشَدَهُ: أَي حَلَّفَهُ

٢- (٢) تَبَّ يَتَّبُ تَبًّا: هَلِكٌ. تَبًّا لَهُ: أَي أَلْزَمَهُ اللَّهُ خَسْرَانًا وَهَلَاكًا.

٣- (٣) أَنْتَهَكَ الْحَرَمَةَ: تَنَاوَلَهَا بِمَا لَا يَحِلُّ. وَالشَّيْءُ: أَذْهَبَ حَرْمَتَهُ.

٤- (٤) الذَّمَامُ: الْحَقُّ وَالْحَرَمَةُ.

٥- (٥) زَهَدَ فِي الشَّيْءِ: تَرَكَهُ وَأَعْرَضَ عَنْهُ.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که به پدرم نامه نوشتید و با او مکر کردید، و از جانب خود با او عهد و پیمان بستید و بیعت خود را به او ارزانی داشتید سپس با او به جنگ پرداختید و او را وانهادید؟! پس تباہ باد آنچه برای خود پیش فرستادید و زشت باد رأی و نظرتان، با چه چشمی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهید نگریست آنگاه که بگوید: عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید شما امت من نیستید.

در این موقع صدای گریه از هر طرف بلند شد و مردم به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدید در حالی که نمی‌دانید.

امام فرمود: خدا رحمت کند آن شخص را که پند مرا بپذیرد و سفارش مرا در راه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش مراعات کند، زیرا برای ما در [اقتدا به] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر مشقی نیکوست.

جمعیت یک پارچه گفتند: ای فرزند رسول الله، ما همه گوش به فرمان و مطیع هستیم و حرمت و حق شما را پاس می‌داریم، رهایت نمی‌کنیم و از تو روی نمی‌گردانیم.

پس ما را به فرمان خود مأمور کن. خدای تو را رحمت کند، با هر آن که با تو در جنگ است می‌جنگیم،

وسلم لسلمك، [لناخذن تترتك وتترتنا، ممن ظلمك وظلمنا].^(١) فقال علي بن الحسين عليهما السلام: هيهات! أيها الغدره المكره، حيل بينكم وبين شهوات أنفسكم، أتريدون أن تأتوا إلي كما أتيتم إلى آبائي من قبل؟ كلا ورب الراقصات^(٢) [إلى منى]^(٣)، فإن الجرح لما يندمل، قتل أبي بالأمس وأهل بيته معه، فلم ينسني^(٤) ثكل^(٥) رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ص: ٢٤

١- (١) في اللهوف: «لناخذن يزيد لعنه الله ونبرأ ممن ظلمك».

٢- (٢) الراقصات: كناية عن الآبال في سرعه سيرهم، ورقص الجمل اي ركض. «ورب الراقصات» من الأيمان المرسومه في العربيه. قال الأخطل: إنني حلفت برّب الراقصات وماضحي بمكّه من حجب واستارتاج العروس، ماده «رقص». وقد يقيد بقيد مثل الحرم ومنى كما في شعر ابي طالب في مدح النبي (ص): زعمت قريش أنّ أحمد ساحرٌ كذبوا وربّ الراقصات الى الحرمبحار الانوار: ١٢٥/٣٥

٣- (٣) ليس في اللهوف.

٤- (٤) النسيان: الترك، نسيته: تركته.

٥- (٥) الثكل والثكل: فقدان الحبيب.

و با هر آن کس که با تو در صلح باشد صلح می کنیم. و آماده ایم که خونخواهی کنیم و انتقام شما و خود را از آنان که به شما و ما ستم کردند بگیریم.

امام سجاد علیه السلام فرمود: هیئات! ای غداران و حیلہ گران، میان شما و خواستهای نفسانی شما فاصله افتاد، [من دیگر فریب شما را نمی خورم]. آیا می خواهید با من نیز آنچنان رفتار کنید که با پدران من از پیش رفتار کردید؟ هرگز، سوگند به خدا، هنوز زخم دل ما التیام نپذیرفته، همین دیروز بود که پدرم با اهل بیتش به شهادت رسیدند. [هنوز] غم فقدان رسول خدا

وَتُكَلِّمُ أَبِي وَبَنِي أَبِي [وَوَجْدُهُ (١) بَيْنَ لَهَايَتِي (٢)] (٣) وَمَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي (٤) وَحَلْقِي، وَغُصَصُهُ (٥) تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي.

وَمَسَأَلْتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا غَزَوَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا

فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةَ بِالَّذِي أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا

فَتَيْلٌ بِسَطِّ النَّهْرِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ

[ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ فَلَا يَوْمٌ لَنَا وَلَا يَوْمٌ عَلَيْنَا] (٦). (٧)

ص: ٢٦

١- (١) - الْوَجْدُ: وَجَدَ وَتَوَجَّدَ بِفُلَانٍ: أَحَبَّهُ حُبًّا شَدِيدًا. وَلَهُ: حَزَنٌ.

٢- (٢) اللِّهَاءُ: اللَّحْمَةُ الْمَشْرَفَةُ عَلَى الْحَلْقِ فِي أَقْصَى سَقْفِ الْفَمِ

٣- (٣) فِي الْإِحْتِجَاجِ: «وَجَدِّي شَقَّ لِهَازِمِي». وَلِهَازِمٌ جَمْعٌ لِهَازِمَةٍ، عَظْمٌ نَاتِيٌّ فِي اللَّحْيِ تَحْتَ الْأُذُنِ.

٤- (٤) الْحَنَاجِرُ: جَمْعُ حَنْجَرَةٍ: الْحَلْقُومُ

٥- (٥) الْغُصَصُ: اعْتِرَاضُ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فِي الْحَلْقِ، وَغُصَصَ جَمْعُ غَصَصَةٍ: الْحَزَنُ وَالْهَمُّ، مَا اعْتَرَضَ فِي الْحَلْقِ.

٦- (٦) مَا بَيْنَ الْمَعْقُوفَتَيْنِ لَيْسَ فِي الْإِحْتِجَاجِ.

٧- (٧) اللَّهْوُفُ: ٦٨؛ الْإِحْتِجَاجُ: ٣٠٥. عَنْهُمَا الْبَحَارُ: ١١٢/٤٥-١١٣.

وشهادت پدرم وفرزندانش از خاطرم دورنگشته. وتلخی اندوهشان در حنجره وگلویم باقی و حزنش در گستره سینه ام جاری است.

من از شما می خواهم نه با ما باشید ونه بر ضدّ ما.

سپس آن حضرت اشعاری به مضمون ذیل قرائت فرمود:

اگر حسین کشته شد تعجّبی ندارد، در حالی که پدرش که از او بهتر وگرامی تر بود [نیز کشته شد]

ای اهل کوفه از آنچه بر حسین وارد شد خوشحال نباشید که [مصیبتی] بزرگ بود.

جانم فدای آن کشته [لب تشنه] در کنار نهر، جزای کسی که او را کشته آتش دوزخ است.

آن گاه فرمود: با شما به رفتار سر به سر راضی هستیم، نه از ما باشید نه بر ما.

رَوَى أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمْرًا بِمَنْبَرٍ وَخَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمَا فَعَلَا، فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمَنْبَرَ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ، وَأَطْنَبَ فِي تَقْرِيطِ مَعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكَلِّ جَمِيلٍ، قَالَ: فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ:

وَيْلَكَ! أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ.

ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا يَزِيدُ ائْتِنْدُنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضَى، وَلِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَثَوَابٌ، قَالَ: فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ.

یزید ملعون خطیبی را فراخواند و دستور داد بالای منبر برود و امام حسین و پدرش علیهما السلام را نکوهش کند.

خطیب بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی در مذمت امیر المؤمنین و امام حسین صلوات الله علیهما کوشش بسیار نمود و در تعریف معاویه و یزید سخن از حد گذرانید. در این هنگام امام سجاد علیه السلام فریاد کرد: وای بر تو ای سخنگو! خشنودی مخلوق را با سخط و خشم خالق به دست آوردی، جایگاهت پر از آتش باد.

سپس رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید اجازه می دهی بالای این چوب ها بروم و سخنانی بگویم که خشنودی خدا در آن باشد و برای حاضران اجر و پاداش داشته باشد؟ یزید امتناع کرد.

فقال الناس: يا أمير المؤمنين ائذن له فليصعد المنبر فلعلنا نسمع منه شيئاً. فقال: إنه إن صعد لم ينزل إلا بفضيحتي وبفضيحه آل أبي سفيان.

فقيل له: يا أمير المؤمنين وما قدر ما يحسن هذا؟

فقال: إنه من أهل بيت قد زوّوا العلم زوّاً.

قال: فلم يزالوا به حتى أذن له فصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم خطب خطبه أبكى منها العيون، وأوجل منها القلوب، ثم قال:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا بَدَايَةَ لَهُ، وَالِدَائِمِ الَّذِي لَا نَفَادَ لَهُ، وَالْأَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لِأَوَّلِيَّتِهِ، وَالْآخِرِ الَّذِي لَا مُؤَخَّرَ لِآخِرِيَّتِهِ. وَالْباقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ، قَدَّرَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامَ، وَقَسَمَ فِيهَا بَيْنَهُمُ الْأَقْسَامَ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَلَّامُ ١.

وهكذا استمر عليه السلام في خطابه حتى قال: أَيُّهَا النَّاسُ، اعْطِينَا سِتّاً وَفُضِّلْنَا بَسِيعَ: اعْطِينَا الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ، وَالسَّمَاحَةَ، وَالْفَصَاحَةَ، وَالشَّجَاعَةَ، وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَضَلُّنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا، وَمَنَا الصِّدِّيقَ،

مردم گفتند: ای امیر المؤمنین او را اجازه ده بالای منبر رود شاید چیزی از او بشنویم. جواب داد اگر بالای منبر رود پایین نمی آید مگر با رسوایی من و رسوایی آل ابو سفیان.

مردم گفتند: مگر او چه قدر توان سخن گفتن دارد؟! پاسخ داد او از خاندانی است که دانش را از کودکی به آنها چشاندند. مردم پیوسته اصرار کردند تا یزید تسلیم شد و رخصت داد.

امام برفراز منبر قرار گرفت و خطبه ای ایراد کرد که سرشک از دیده ها جاری نمود و دلها را لرزاند. و در خطبه چنین گفت:

سپاس خداوندی را که آغازی برای او نیست، و جاویدی که فنایی ندارد، و اولی که ابتدایی برای او، و آخری که نهایی برای او متصور نیست. خدایی که بعد از فناى مخلوقات باقی است، شب ها و روزها را مقدر فرمود و روزی مردم را میان ایشان تقسیم کرد، پس بزرگوار و خجسته است خداوند فرمانروای دانا. - آن حضرت خطبه را ادامه داد تا آن که فرمود :-

ای مردم شش چیز به ما عطا شده و ما به وسیله هفت چیز برتری پیدا کرده ایم، به ما علم، بردباری، بخشندگی، فصاحت، شجاعت، و محبت در دل مؤمنان عطا شده، و برتری ما از آنجا است که پیامبر برگزیده محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ما است. صدیق [امت امیر مؤمنان] از ما است،

وَمِنَّا الطَّيَّارُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ [وَأَسَدُ الرَّسُولِ، وَمِنَّا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةُ الْبُتُولُ، وَمِنَّا سَبِطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ] (١).
مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي.

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ (٢) بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ انْتَرَزَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ حَرَّجَ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبِرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ اسْرَى بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى (٣)، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ (٤) قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ،

ص: ٣٢

-
- ١- (١) كذا في مقتل الخوارزمي. وفي البحار: «وأسد رسوله، ومنا سبطا هذه الأمة» - فالفضيله السابعه غير مذكوره فيه - . وفي نفس المهوم نقلاً عن الكامل البهائي: «وسبطا هذه الأمة والمهدي الذي يقتل الدجال».
- ٢- (٢) في الخوارزمي: الزكاه.
- ٣- (٣) في الخوارزمي بزياده «سبحان من اسرى».
- ٤- (٤) في الخوارزمي: فكان من ربه.

[جعفر] طیار از ما است، شیر خدا و پیامبرش [حمزه سید الشهداء] از ما است، سرور زنان عالم فاطمه بتول از ما است، دو سبط این امت [حسن و حسین] دو سرور جوانان اهل بهشت از ما است.

هر کس مرا شناخته که شناخته و هر کس با من آشنا نیست من حسب و نسب خود را معرفی می کنم.

ای مردم من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که رکن (حجر الاسود) را به اطراف عبا برداشت، من فرزند بهترین کس هستم که جامه پوشید و عبا بر دوش گرفت من پسر بهترین شخصی هستم که کفش به پا کرد و یا پابرنه ره پیمود من فرزند بهترین کسی هستم که طواف کرد و سعی نمود.

من پسر بهترین کسی هستم که حج گذارد و تلبیه گفت، من فرزند کسی هستم که سوار بر براق در فضا سیر کرد، من فرزند کسی هستم که از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر داده شد، من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدره المنتهی رسانید، من فرزند کسی هستم که [به خدا] نزدیک شد پس نزدیکتر شد به اندازه دو کمان یا کمتر، من فرزند کسی هستم که با فرشتگان آسمان نماز خواند،

أنا ابنُ مَنْ أُوْحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ ما أُوْحِيَ، أنا ابنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أنا ابنُ عَلِيِّ الْمُرتَضَى، أنا ابنُ مَنْ ضَرَبَ خِرَاطِيمَ (١) الخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ.

أنا ابنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ، وَطَعَنَ بِرُمَحَيْنِ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ، وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ، [وَصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ] (٢) وَقَاتَلَ بِبَدْرِ وَحُنَيْنِ، وَلَعَمَّ يَكْفُرُ بِاللَّهِ طَرْفَهُ عَيْنٍ. أنا ابنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ، وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ، وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ، وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ، وَتَاجِ الْبَكَائِينَ، وَأَصْبَرَ الصَّابِرِينَ، وَأَفْضَلَ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ (٣) رَبِّ الْعَالَمِينَ. أنا ابنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَائِيلَ، الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ. أنا ابنُ الْمُحَامِي عَنْ حُرْمِ الْمُسْلِمِينَ، وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ، وَأَفْخَرَ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ،

ص: ٣٤

-
- ١- (١) خراطيم: جمع خرطوم: الأنف ويستعمل خصوصاً للفيل، وخراطيم القوم: ساداتهم.
 - ٢- (٢) الزيادة من الخوارزمي.
 - ٣- (٣) في الخوارزمي: ورسول.

من فرزند کسی هستم که خدای جلیل به او وحی کرد آنچه را وحی کرد. من فرزند محمد مصطفایم، من فرزند علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که گردنکشان را به خاک نشانند تا این که گفتند: لا إله إلا الله.

من فرزند کسی هستم که در پیشگاه رسول خدا با دو شمشیر و با دو نیزه جنگید و دو بار هجرت کرد و دو بار بیعت نمود. و به دو قبله نماز خواند.

و در بدر و حنین مجاهده کرد و یک چشم به هم زدن به خدا کفر نورزید، من پسر صالح مؤمنان، و وارث پیامبران، و ریشه کن کننده ملحدان، و رهبر مسلمانان، و فروغ مجاهدان و زینت عابدان، و تاج گریه کنندگان، و شکیباترین شکیبایان، و برترین قیام کنندگان از آل یاسین آل رسول رب العالمین هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل مؤید او و میکائیل یاور او بود من فرزند مدافع حریم مسلمین و کشنده مارقین و ناکثین و قاسطینم. او که جهاد کننده با دشمنان لجوج، و با افتخارترین رهرو از میان جمع قریش، و نخستین مؤمنان که دعوت خدا و پیامبرش را پذیرفت،

وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ، وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ، وَسَيِّهِمْ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَلِسَانِ حِكْمِهِ الْعَابِدِينَ، وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيِّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانِ حِكْمِهِ اللَّهِ، وَعَيْبِهِ عِلْمِهِ.

سَمَّحٌ، سَخِيٌّ، بَهِيٌّ (١)، بُهْلُولٌ (٢)، زَكِيٌّ (٣)، أَبْطَحِيٌّ (٤)، رَضِيٌّ (٥)، مِقْدَامٌ (٦)، هُمَامٌ (٧)، صَابِرٌ، صَوَّامٌ، مَهْدَبٌ، قَوَّامٌ (٨)، قَاطِعُ الْأَصْلَابِ (٩)، وَمُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ، [أَرَبَطَهُمْ عِنَانًا (١٠)]، وَأَثْبَتَهُمْ جَنَانًا (١١)، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً (١٢)،

ص: ٣٦

- ١- (١) البهي: الجميل، المشرق.
- ٢- (٢) البهلول: السيد الجامع لكل خير.
- ٣- (٣) الزكي: البار، الطاهر من الذنوب.
- ٤- (٤) ابطحى: منسوب الى الأبطح وهو مسيل وادى مكة.
- ٥- (٥) فى الخوارزمى: «رضي مرضى» والرضى: المحب.
- ٦- (٦) - المقدام: الكثير الإقدام، الجرىء.
- ٧- (٧) الهمام: الشجاع.
- ٨- (٨) القوام: الحسن القامة، المتكفل بالأمر، القوى على القيام بالأمر.
- ٩- (٩) الأصلاب: جمع صلب: عظم فى الظهر ذو فقار يمتد من الكاهل الى اسفل الظهر.
- ١٠- (١٠) ربط العنان: كناية عن التقيد بقوانين الشريعة أو حمل الناس عليها، البحار: ١٣٥/٤٢.
- ١١- (١١) فى الخوارزمى: «أربطهم جناناً واطبقهم عناناً واجراهم لساناً».
- ١٢- (١٢) الشكيمه: الأنفه، الانتصار من الظلم، وفلان شديد الشكيمه أى أنوف، أبى لاينقاد.

ونخستین پیشی گیرندگان، وشکننده متجاوزان، و نابود کننده مشرکان، وتیری از تیرهای خدایی برای منافقان، وزبان حکمت عبادت کنندگان، و یاور دین خدا، و ولی امر از جانب او، و بوستان حکمت و مخزن دانش الهی بود.

بلند نظر، بخشنده، نورانی، صاحب فخر، نکوکار، ابطحی، مهرورز، پر دل، دلیر، بردبار، پیوسته روزه دار، پاکیزه، نیرومند، شکننده ستون فقرات دشمن و پراکنده احزاب، خود نگهدارترین افراد، صاحب قلبی محکم و استوار و روحیه ای مقاوم در برابر حرف زور و بیداد،

أَسَدٌ بِأَسَلٍ (١) ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا أزدَلَفَتْ (٢) الأَسِنَّةُ (٣) وَقَرَّبَتِ الأَعِنَّةُ (٤) طَحْنَ الرَّحَى ، وَيَذَرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوُ الرِّيحِ الهَشِيمِ ،
لَيْثُ الحِجَازِ (٥) ، وَكَبَشُ العِرَاقِ ، مَكِّيٌّ مَدِينَتِي خَيْفَتِي عَقَبَتِي يَدْرِي أَحْمَدِي شَجَرِي مُهَاجِرِي ، مِنَ العَرَبِ سَيِّدُهَا ، وَمِنَ الوَغَى (٦)
لَيْثُهَا ، وَارِثُ المَشْعَرَيْنِ وَأَبُو السَّبْطَيْنِ :

الحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، [وَمُظْهَرُ العَجَائِبِ وَمُفَرَّقُ الكِتَابِ (٧) ، وَالشَّهَابُ الثَّاقِبُ ، وَالتُّورُ العَاقِبُ (٨) ، أَسَدُ اللّهِ الغَالِبُ ، مَطْلُوبُ كُلِّ
طَالِبٍ ، غَالِبُ كُلِّ غَالِبٍ (٩) ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ .

ثُمَّ قَالَ : أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ ، [أَنَا ابْنُ الطُّهْرِ البَتُولِ ، أَنَا ابْنُ بَضْعَةِ الرَّسُولِ (١٠) .

ص : ٣٨

- ١- (١) الباسل : الاسد . الشجاع .
- ٢- (٢) ازدلف : زلف ، تقدّم وتقرب .
- ٣- (٣) الأسنّة : جمع سنان : نصل الرمح .
- ٤- (٤) الأعنّة : جمع عنان : سير اللجام .
- ٥- (٥) في الخوارزمي : زياده : «صاحب الاعجاز» .
- ٦- (٦) الوغى : الحرب .
- ٧- (٧) الكتائب : جمع كتية : القطعه من الجيش أو الجماعه من الخيل .
- ٨- (٨) العاقب : الذي يخلف من كان قبله في الخير .
- ٩- (٩) - الزيادة من الخوارزمي .
- ١٠- (١٠) - الزيادة من الخوارزمي .

و شیر ژیان که دشمنان را در بحبوحه جنگ، و هنگام به هم رسیدن سرنیزه ها و نزدیک شدن لگام ها مانند آسیا درهم می کوبید، خرد می کرد و چنان گیاه خشکیده بر باد می داد، شیر حجاز، قهرمان عراق، مکی و مدنی، خیفی (۱) و عقبی، بدری و احدی، شجری و مهاجری، سید و سالار عرب و بی پروا در میدان جنگ، وارث دو مشعر (۲) پدر سبطین: حسن و حسین، آشکار کننده عجائب پراکننده گردان ها، شهاب ثاقب، نور بعد از نور، شیر پیروز خدا، مقصود هر جوینده، و غالب بر هر قهرمان چیره، این جد من علی بن ابی طالب است.

سپس فرمود: منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند سرور زنان، منم فرزند پاکیزه پاکدامن، منم فرزند پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

ص: ۳۹

-
- ۱- (۱) خیف نام مسجدی است در منی، و عقبه محلی که مردم مدینه با حضرت رسول اکرم بیعت کردند و منظور از این کلمات حضور و نقش امیر المؤمنین در مسجد خیف، بیعت عقبه، جنگ بدر واحد، و بیعت شجره (رضوان) می باشد.
- ۲- (۲) ممکن است منظور از دو مشعر: مشعر الحرام و عرفات باشد.

فلم يزل يقول: أنا أنا، حتى ضجَّ الناس بالبكاء والنحيب، وخشى يزيد (لعنه الله) أن يكون فتنه، فأمر المؤذن فقطع عليه الكلام، فلما قال المؤذن: الله أكبر الله أكبر، قال عليُّ عليه السلام: [كَبُرَتْ كَبِيرًا لَا يُقَاسُ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ] (١) لا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ.

فلما قال: أشهد أن لا إله إلا الله، قال عليُّ بن الحسين:

شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَ [مُخِّي (٢) وَعَظْمِي،] (٣).

فلما قال المؤذن: أشهد أن محمداً رسول الله، التفت عليه السلام من فوق المنبر إلى يزيد فقال: مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أُمَّ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ! فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَفَرْتَ، وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِثْرَتَهُ؟

قال: وفرغ المؤذن من الأذان والإقامة وتقدّم يزيد فصلى صلاة الظهر (٤). (٥)

ص: ٤٠

١- (١) الزيادة من الخوارزمي.

٢- (٢) المَخ: النخاع.

٣- (٣) الزيادة من الخوارزمي.

٤- (٤) الكامل البهائي: فصاح يزيد بالمؤذن أن يقيم للصلاة، فوقع بين الناس دمدمه وزمزمه عظيمه، فبعض صلى وبعضهم لم يصل حتى تفرقوا.

٥- (٥) الكامل البهائي: ٣٠٠/٢؛ المقتل، للخوارزمي: ٧٦-٧٨؛ المناقب لابن شهر آشوب: ١٦٨/٤، عنه البحار: ١٧٤/٤٥ وفي ص ١٣٧ عنه وعن غيره.

آن حضرت پیوسته بر این منوال سخن گفت تا فریادش یون و ناله مردم بلند شد. یزید ملعون ترسید شورشی به پا شود از این رو به مؤذن دستور اذان داد و به این وسیله سخن آن حضرت بریده شد. هنگامی که مؤذن گفت: الله اکبر، الله اکبر، امام سجاد گفت: بزرگ شمردی بزرگی را که بی مثال است و با حواس قابل درک نیست، و چیزی بزرگتر از او نیست.

وقتی گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، امام گفت: مو، پوست، گوشت، خون، اعصاب و استخوانم به این معنی شهادت می دهد. آن هنگام که مؤذن گفت: أشهد أن محمداً رسول الله، حضرت از بالای منبر به سوی یزید توجه کرده فرمود:

ای یزید! این محمد جد من است یا جد تو؟ اگر گمان کنی که جد تو است دروغ پنداشتی و کافر گشتی و اگر جد من است پس چرا عترت و اهل بیت او را کشتی؟!

چون مؤذن اذان و اقامه را به پایان برد یزید پیش رفت و نماز ظهر را به جای آورد. (۱)

ص: ۴۱

۱- (۱) در کامل بهایی نوشته: یزید لعین در این اثنا بانک بر مؤذن زد که قامت بگو، زمزمه و دمدمه عظیم در خلق افتاد بعضی نماز کرده و بعضی نماز نکرده پراکنده شدند.

خُطِبَتْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَدِينَةِ

قال بشير بن جذلم: فلما قربنا منها نزل عليّ بن الحسين عليهما السلام فحطّ رحله وضرب فسطاطه وأنزل نساءه، وقال: يا بشيرُ، رَحِمَ اللهُ أباكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟

فقال: بلى يا ابن رسول الله إنني لَشاعر.

فقال عليه السلام: ادخل المدينة وَاِنْعَ أبا عبد الله.

قال بشير: فركبت فرسى وركضت حتى دخلت المدينة، فلما بلغت مسجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم رفعت صوتي بالبكاء وأنشأت أقول:

ص: ٤٢

خطبه امام سجاد علیه السلام در مدینه

بشیر پسر جذلم می گوید: وقتی نزدیک مدینه شدیم امام فرود آمدند و بار و بُنه بر زمین گذاشته خیمه ها برافراشتند زن ها را نیز پیاده کردند، آن گاه فرمودند: ای بشیر، خدای پدرت را پیامزد که مردی شاعر بود، آیا تو هم بهره ای از شعر داری؟ گفتم: بلی ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من هم شاعرم.

فرمود: داخل شهر برو و خبر شهادت ابو عبد الله علیه السلام را اعلام کن.

بشیر می گوید: سوار اسب شده به سرعت به سوی مدینه رفتم، چون به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم صدا را به ناله بلند کردم و این شعر را سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمِعِي مِدْرَارًا

الْجِسْمَ مِنْهُ بِكَرْبَلَا مُضَرَّجٍ وَالرَّأْسَ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاهِ يُدَارُ

قال: ثم قلت: هذا علي بن الحسين عليهما السلام مع عمّاته وأخواته قد حلّوا بساحتكم ونزلوا بفنائكم، وأنا رسوله إليكم، اعرفكم مكانه، قال: فما بقيت في المدينة مخدّره ولا محجّبه إلّا برزّ من خُردورهنّ يدعون بالويل والثبور فلم أرَ باكياً أكثر من ذلك اليوم، ولا يوماً أمرّ علي المسلمين منه... قال: فتركوني مكاني وبادروني، فضربت فرسي حتى رجعت إليهم، فوجدت الناس قد أخذوا الطُّرق والمواضع، فنزلت عن فرسي وتخطّيت رقاب الناس حتّى قربت من باب الفسطاط، وكان علي بن الحسين عليهما السلام داخلاً فخرج ومعه خرقة يمسح بها دموعه وخلفه خادم معه كرسيّ، فوضعه له وجلس عليه وهو لا يتمالك من العبره، وارتفعت أصوات الناس بالبكاء وحنين النسوان والجواري، والناس يعزّونه من كلّ ناحيه، فضجّت تلك البقعه ضجّه شديده. (1)

ص: ٤٤

١- (١) نفس المهموم: ٢٩٨.

خطبه های امام سجاد علیه السلام

- ای اهل یثرب در شهر نمازید

- حسین کشته شد از این رو سر شکم همچو باران فرومی ریزد

- پیکر گلگون او در کربلا به خاک افتاده

- و سر او بر بالای نیزه در شهرها گردانده می شود.

سپس گفتم: این علی بن الحسین علیهما السلام است که با عمه ها و خواهرهایش در ناحیه شما و آستانه شهرتان فرود آمده و من فرستاده او به سوی شما تا شما را از مکان آنها آگاه نمایم.

بشیر می گوید: در تمام شهر کسی نماند نه در پشت پرده و نه بانوی محجبه مگر این که مویه کنان و وایلاگویان بیرون آمدند؛ و من گریه کننده بیش از آن روز و تلختر از آن روز بر مسلمانان ندیده ام... مردم مرا رها کردند و به سرعت پیش رفتند. من اسبم را حرکت داده به سوی اهل بیت برگشتم، دیدم مردم راه ها و جاها را گرفته اند، از اسب پیاده شده و پای بر دوش مردم نهاده و خود را به در خیمه ای که حضرت داخل آن بود رساندم امام در حالی که دستمالی به دست داشت و اشکهای خود را با آن پاک می کرد بیرون آمد، خادمی هم پشت سر حضرت کرسی حاضر کرد و حضرت روی آن نشست در حالی که نمی توانست از گریه خودداری کند؛ صدای مردم به گریه بلند شد، زن ها و کنیزها ناله زدند و مردم از هر سو به آن حضرت تسلیت می گفتند و آن نقطه یک پارچه گریه و ناله شد.

ص: ۴۵

فأوما بيده أن اسكتوا، فسكنت فورتهم (١). فقال: الحمد لله رب العالمين، مالك يوم الدين، بارئ (٢) الخلائق أجمعين، الذي بعيد فارتفع في السماوات العلى، وقرب فشهد النجوى، نحمده على عظام الأمور، وفجائع الدهور، وألم الفجائع، ومضاضه (٣) اللواذع (٤)، وجليل الرزء (٥)، وعظيم المصائب الفاضعة الكاظه (٦) الفادحة (٧) الجائحه (٨).

أيها القوم، إن الله - وله الحمد - ابتلانا بمصائب جليله، وتلمه في الإسلام عظيمه، قتل أبو عبد الله الحسين عليه السلام وعترته، وسبى نساؤه وصبيته، وداروا برأسه في البلدان من فوق عامل السنان (٩) وهذه الرزية التي لا مثلها رزية.

ص: ٤٦

١- (١) فوره: فارت القدر: غلت وارتفع ما بينها.

٢- (٢) البارئ: الخالق.

٣- (٣) مضاضه: مض الشيء فلاناً: بلغ من قلبه الحزن به أن أحرقه وشق عليه.

٤- (٤) اللواذع: جمع اللاذعه: ما قرص وآلم.

٥- (٥) الرزء: المصيبة العظيمة.

٦- (٦) الكاظه: الشاقه والمجهده.

٧- (٧) الامر الفادح: الذي يثقل.

٨- (٨) الجائحه: كل مصيبه عظيمه.

٩- (٩) السنان: نصل الرمح، وعامل الرمح: صدره دون السنان.

آن هنگام حضرت به دست مبارک اشاره فرمود ساکت شوند، جوشش مردم آرام گرفت حضرت فرمود:

ستایش خداوندی را سزااست که پروردگار جهانیان، صاحب روز جزا و پدیدآورنده همه مخلوقات است؛ خداوندی که در اوج آسمان های بلند، و در عین حال آن گونه نزدیک که شاهد رازها و سخنان سری است. خدای را ستایش می کنیم بر پیشامدهای مهم و مصیبت های روزگار ورنج مصیبتها و سوزندگی دردها و محنت های بسیار بزرگ و گرفتاری های هراس انگیز سخت، سنگین و نابود کننده.

ای مردم همانا خداوند - که سپاس او را سزااست - ما را با مصیبت های عظیم و رخنه بزرگی که در اسلام پیش آمد آزمایش کرد، ابو عبدالله الحسین و عترتش را کشتند وزن ها و بچه های خاندانش را به اسیری بردند و سر مبارک آن حضرت را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند. و این مصیبتی بی همانند است.

أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رِجَالٍ مِّنْكُمْ يُسَدُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ، أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ، أَمْ أَيُّ عَيْنٍ مِّنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَتَضَنُّ (١) عَنْ
انْهَمَالِهَا (٢)، فَلَقَدْ بَكَتِ السَّنْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا (٣)، وَالْأَشْجَارُ
بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ وَاللَّجَجُ (٤) الْبِحَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَبُ دَعْوَةَ (٥) لِقَتْلِهِ؟! أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ إِلَيْهِ (٦)؟! أَمْ أَيْ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلْمَةَ الَّتِي تُلِمَّتْ فِي الْإِسْلَامِ
وَلَا يَصُمُّ؟!.

أَيُّهَا النَّاسُ أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ مَذُودِينَ (٧) وَشَاسِعِينَ (٨) عَنِ الْأَمْصَارِ، كَأَنَّا أَوْلَادُ تَرْكٍ وَكَأَبِلُ،

ص: ٤٨

- ١- (١) ضَنَّ: ضَنَّ بِالشَّيْءِ: بَخِلَ بِهِ.
- ٢- (٢) الْإِنْهَمَالُ: انْهَمَلَتْ عَيْنُهُ. فَاضَتْ وَسَالَتْ.
- ٣- (٣) الْأَرْجَاءُ: جَمْعُ رَجَا: النَّاحِيَةِ.
- ٤- (٤) اللَّجَجُ: جَمْعُ لُجْجَةٍ: مَعْظَمُ الْمَاءِ.
- ٥- (٥) إِنْصَدَعَ: الشَّيْءُ: انْشَقَّ.
- ٦- (٦) حَنَّ إِلَيْهِ: اشْتَقَّ.
- ٧- (٧) الْمَذُودُ: مَفْعُولٌ مِنْ ذَادِهِ: أَي دَفَعَهُ وَطَرَدَهُ.
- ٨- (٨) شَاسَعَ: بَعُدَ.

ای مردم! کدام یک از مردان شما بعد از شهادت او دلشاد می شود؟ و کدام قلبی است که به خاطر او محزون نشود؟ و کدام چشمی است از گریه خودداری کند و از ریزش اشک پرهیز نماید.

همانا آسمان های هفتگانه در شهادت آن حضرت گریستند، دریاها با امواج خود و آسمان ها با ارکان خود وزمین با اطراف خود و درختان با شاخه های خود و ماهی ها و لجه های دریا و ملائکه مقرب و اهل آسمان همگی در این مصیبت نالان شدند.

ای مردم کدام قلبی است که در قتل او شکافته نشود؟ و کدام دلی است که مشتاق او نگردد؟ و یا کدام گوشه ای است که توان شنیدن این مصیبتی که بر اسلام وارد شد داشته باشد؟

ای مردم! ما را طرد کردند، پراکنده و آواره نموده و از شهرها دور داشتند و با ما همانند اسیران ترک و کابل رفتار نمودند

مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ، وَلَا تُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَاها، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ.

وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ (١) فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبِهِ مَا أَعْظَمَهَا، وَأَوْجَعَهَا، وَأَفْجَعَهَا، وَأَكْظَهَا، وَأَفْطَعَهَا، وَأَمَرَّهَا، وَأَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيهَا أَصَابِنَا وَأُبَلِّغُ بِنَا، فَإِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (٢).

ص: ٥٠

١- (١) تقدم اليه بكذا: أمره به.

٢- (٢) اللهوف: ٨٨، عنه البحار: ١٤٨/٤٥.

بدون آن که جرمی مرتکب شده یا ناروایی انجام داده یا رخنه ای در اسلام ایجاد کرده باشیم. چنین چیزی در میان پدران پیشین ما نبوده است و این جز دروغ و تهمت نیست.

به خدا سوگند! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جای سفارش [مراعات حق و حرمت] دستور جنگ با ما را داده بود افزونتر از آنچه انجام دادند انجام نمی دادند. انا لله وانا اليه راجعون این مصیبت چه قدر بزرگ، دردناک، دل سوز، سخت، وحشتناک، تلخ و سنگین بود! اجر و پاداش آنچه را به ما رسید از خدا خواهیم که او شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

بعض احتجاجات و حوارات الامام زين العابدين عليه السلام

حوار الإمام مع ابن زياد

قال السيد وابن نما:

ثم التفّت ابن زياد إلى عليّ بن الحسين فقال: من هذا؟

فقال: عليّ بن الحسين.

فقال: أليس قد قتل الله عليّ بن الحسين؟

فقال علي عليه السلام: قد كان لي أخ يُسمّى عليّ بن الحسين قتله الناس.

فقال: بل الله قتله.

فقال عليّ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (١).

ص: ٥٤

گفتگوهای امام زین العابدین علیه السلام

گفتگوی حضرت با ابن زیاد

ابن زیاد - در مجلسی که در کوفه فراهم آورده و اسرای اهل بیت را در آن مجلس وارد کرده بود بعد از سخن گفتن با زینب سلام الله علیها - به سوی علی بن الحسین علیهما السلام متوجه شد و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است.

گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام سجاد فرمود: من برادری داشتم که نام او نیز علی بن الحسین بود که مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت بلکه خدا او را کشت. امام فرمود: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاِنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»^(۱).

ص: ۵۵

۱- (۱) خداوند جان ها را به هنگام مرگ آنها، و نیز آن را که نمرده است در خوابش، می گیرد.

فقال ابن زياد: وَلَكَ جُرْأَه عَلِجَوَابِي! اذهبوا به فاضربوا عنقه.

فسمعت عمته زينب، فقالت: يا ابن زيادِ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا أَحَدًا، فَإِنْ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ.

وقال المفيد وابن نما: فتعلقت به زينب عمته وقالت: يا ابن زيادِ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا، واعتنقته وقالت: وَاللَّهِ لَا افَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ.

فنظر ابن زياد إليها وإليه ساعه ثم قال: عجباً للرحم، والله إنني لأظننها ودت أني قتلتها معه، دعوه فإنني أراه لما به.

وقال السيد: فقال عليّ لعيمته: اشيكتي يا عمه حتى اكلّمه. ثم أقبل عليه السلام فقال: أَبِالْقَتْلِ تُتَهَدَّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ، وَكَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ؟ (١)

ص: ٥٦

ابن زیاد گفت: تو جرأت می کنی جواب مرا بدهی! ببرید گردنش را بزنید.

چون حضرت زینب این سخن را شنید گفت: ای ابن زیاد تو کسی از ما را باقی نگذاشته ای اگر تصمیم بر قتل او داری مرا هم به همراه او بکش. شیخ مفید وابن نما گفته اند که حضرت زینب خود را به امام سجاد رسانید و گفت: ای ابن زیاد خونهایی که از ما گرفتی تو را کافی است و دست در گردن امام سجاد انداخت و گفت سو گند به خدا از او جدا نمی شوم که اگر او را بکشی مرا هم همراه او به قتل برسانی. ابن زیاد ساعتی به آن دو نگریست سپس گفت: عجیب است علاقه و پیوند خویشاوندی، به خدا سو گند من چنین یافتم که زینب دوست دارد با او کشته شود، دست از او باز دارید که همان مرض او را کافی است.

سید بن طاووس آورده است که: امام زین العابدین به عمه اش گفت: ای عمه آرام باش تا من با او سخن بگویم، آن گاه رو کرد به ابن زیاد و فرمود: آیا مرا به کشته شدن تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که کشته شدن عادت ما، و شهادت کرامت و بزرگواری ما است.

وَجاءَ شَيْخٌ فَدَنَا من نساء الحسين عليه السلام وعياله، وهم اقيموا على درج باب المسجد، فقال: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم، وأراح البلاد من رجالكم، وأمكن أمير المؤمنين منكم.

فقال له علي بن الحسين: يا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟

قال: نعم.

قال: فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (١)؟

قال الشيخ: قد قرأت ذلك.

فقال له علي عليه السلام: فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» (٢)؟

قال نعم.

ص: ٥٨

١- (١) الشورى: ٢٣.

٢- (٢) الانفال: ٤١.

در حالی که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در پله های مسجد [دمشق] واداشته بودند، پیرمردی پیش آمد و چنین گفت: شکر خدا را که شما را کشت و نابود کرد و شهرها را از دست مردان شما راحت نمود و امیر المؤمنین یزید را بر شما پیروز کرد. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای پیرمرد آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: بلی. فرمود: آیا این آیه را دیده ای «قل لا أسئلكم علیه أجراً إِلَّا المودّه فی القربی» (۱)؟ گفت: بلی خوانده ام. امام علیه السلام فرمود: ما همان قربی هستیم ای شیخ، آیا این آیه را خوانده ای «واعلموا أنّما غنمتم من شیءٍ فَأَنَّ لله حُمُسه وللرّسول ولذی القربی» (۲)؟ گفت بلی.

ص: ۵۹

-
- ۱- (۱) - «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگردوستی در باره خویشاوندان.»
۲- (۲) «و بدانید که هر چیزی به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و از آن خویشاوندان [او] و... است.»

قال عليّ عليه السلام: فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (١)؟

قال الشيخ: قد قرأت ذلك.

قال عليّ عليه السلام: فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خُصِّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ!

[قال] فبقى الشيخ ساكناً نادماً على ما تكلم به، وقال:

بالله إنكم هم؟ فقال عليّ بن الحسين عليهما السلام: تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَحَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ.

فبكى الشيخ ورَمَى عِمَامَتَهُ ورفَع رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ جَنِّ وَإِنْسٍ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟

فقال له: نَعَمْ إِنْ تُبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا.

فقال: أَنَا تَائِبٌ.

فبلغ يزيد بن معاوية حديث الشيخ، فأمر به فُقُتِلَ. (٢)

ص: ٦٠

١- (١) الاحزاب: ٣٣.

٢- (٢) بحار الأنوار: ١٢٩/٤٥.

امام علیه السلام فرمود: ما همان قریبی هستیم؛ و آیا این آیه را خوانده ای «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱)؟

پیرمرد گفت: بلی این آیه را خوانده ام. حضرت فرمود: ما همان اهل بیتی هستیم که خداوند آیه طهارت را مخصوص ما گردانیده است ای شیخ!

پیرمرد ساکت شد و از سخنی که گفته بود پشیمان گردید و گفت: شما را به خدا شما همانها هستید؟!!

امام علین الحسین علیهما السلام فرمود: سوگند به خدا ما همانها هستیم بدون شک، سوگند به حق جدّمان رسول الله ما همانها هستیم.

پیرمرد گریست و عمامه خود را به زمین زد و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا من از دشمن آل محمد از جن و انس به سوی تو براءت می جویم. سپس گفت: آیا برای توبه و بازگشت من راهی هست؟

امام فرمود: اگر بازگردی خداوند توبه تو را می پذیرد و تو با ما خواهی بود.

پیرمرد گفت: من توبه می کنم.

چون خبر به یزید رسید دستور داد آن پیرمرد را کشتند.

ص: ۶۱

۱- (۱) «همانا خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

حواره عليه السلام مع يزيد

قال الصادق عليه السلام: لَمَّا ادخل رأس الحسين بن عليّ عليهما السلام على يزيد (لعنه الله)، وأدخل عليه عليّ بن الحسين عليهما السلام وبنات أمير المؤمنين عليه وعليهن السلام، كان عليّ بن الحسين مقيداً مغلولاً.

فقال يزيد (لعنه الله): يا عليّ بن الحسين، الحمد لله الذي قتل أباك.

فقال عليّ بن الحسين: لَعَنَهُ اللهُ عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي.

قال: فغضب يزيد فأمر بضرب عنقه.

فقال عليّ بن الحسين: فَإِذَا قَتَلْتَنِي فَبَنَاتُ رَسُولِ اللهِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى مَنَازِلِهِنَّ وَلَيْسَ لَهُنَّ مَحْرَمٌ غَيْرِي؟!!

فقال: أنت تردّهم إلى منازلهم.

ثمّ دعا بمبرد، فأقبل يبرد الجامعه من عنقه بيده، ثمّ قال له: يا عليّ بن الحسين أتدرى ما الذي أريدُ بذلك؟

قال عليه السلام: بلى تُريدُ أن لا يكونَ لِأَحَدٍ عَلَيٌّ مِنْهُ غَيْرِكَ.

فقال يزيد: هذا والله ما أردتُ.

گفتگوی حضرت با یزید

چون سر مبارک حضرت سیدالشهداء را با حضرت علی بن الحسین و اسرای اهل بیت علیهم السلام بر یزید وارد کردند علی بن الحسین علیهما السلام را غل در گردن بود.

یزید به او گفت: ای علی بن الحسین حمد خدایی را که پدرت را کشت.

حضرت فرمود: لعنت خدا بر کسی باد که پدرم را کشت.

یزید چون این بشنید در غضب شد و فرمان قتل آن جناب را داد.

حضرت فرمود: هر گاه مرا بکشی پس دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چه کسی به سوی منزلگاهشان برگرداند؟ و حال آن که محرمی جز من ندارند.

یزید گفت: تو ایشان را به جایگاه خودشان برمی گردانی.

پس یزید سوهانی طلبید و شروع کرد به بریدن غل جامعه که بر گردن آن حضرت بود. پس از آن گفت: ای علی بن الحسین آیا می دانی چه اراده کردم بدینکار؟

فرمود: بلی خواستی غیر از تو دیگری را بر من منت نباشد.

یزید گفت: این بود به خدا قسم آنچه اراده کرده بودم.

ثم قال يزيد: يا علي بن الحسين «ما أصابكم من مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (١)!

فقال علي بن الحسين: كَلَّا ما هذِهِ فِينا نَزَلَتْ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينا: «ما أصاب من مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى ما فاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِما آتاكم» (٢). فَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسِي عَلَى ما فاتنا، وَلَا نَفْرَحُ بِما آتانا مِنْها. (٣)

ص: ٦٤

١- (١) الشورى: ٣٠.

٢- (٢) الحديد: ٢٢.

٣- (٣) تفسير علي بن ابراهيم: ٣٥٢/٢، عنه البحار: ١٦٨/٤٥.

پس یزید این آیه را خواند: «ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم» حاصل ترجمه آن است که گرفتاریها که به مردم می رسد به سبب کارهای خودشان است.

حضرت فرمود: نه چنین است که تو گمان کرده ای، این آیه درباره ما فرود نیامده بلکه آنچه درباره ما نازل شده این است:

«ما اصاب من مصیبه فی الارض ولا فی أنفسکم إلیّی کتاب من قبل أن نبرأها» مضمون آیه آن که، نرسد مصیبتی به شما در زمین و نه در جان های شما آدمیان مگر آن که در نوشته آسمانی است پیش از آن که خلق کنیم او را تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما رفته و شاد نشوید برای آنچه شما را آمده. پس حضرت فرمود مائیم کسانی که چنین هستند. (۱)

ص: ۶۵

۱- (۱) منتهی الآمال: ص ۳۱۰-۳۱۱.

وخرج زين العابدين عليه السلام يوماً يمشى فى أسواق دمشق فاستقبله المنهال بن عمرو (١)، فقال له: كيف أمسيت يا ابن رسول الله؟

قال: أمسيتُ كما كنتُ بنى إسرائيلَ فى آلِ فرعونَ يُدبُّحونَ أبناءَهُمْ وَيَسْتَحْيونَ نِسَاءَهُمْ. يا منهالُ أمسيتَ العربُ تفتخرُ على العجمِ بأنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ، وَأَمْسَيْتُ قُرَيْشٌ تفتخرُ على سائرِ العربِ بأنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَأَمْسَيْتُ مَعْشَرُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَنَحْنُ مَغْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشَرَّدُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ مِمَّا أَمْسِينَا فِيهِ يا منهالُ.

قال السيد فى اللهوف بعد نقل الخبر: ولله درّ مهيار (٢) حيث قال:

ص: ٦٦

١- (١) - المنهال بن عمرو. من رواه الإمام على بن الحسين وأصحابه، انظر معجم رجال الحديث: ٨/١٩.

٢- (٢) - المولى الجليل ابوالحسن مهيار بن مرزويه الديلمى البغدادى، فاضل شاعر اديب من شعراء اهل البيت (عليهم السلام) المجاهدين من غلمان الشريف الرضى، جمع بين فصاحه العرب ومعانى العجم. معجم رجال الحديث: ٩٠/١٩.

روزی امام زین العابدین علیه السلام بیرون آمد و از بازارهای دمشق می گذشت. منهل بن عمرو با آن جناب رو به رو شد و عرض کرد: حال شما چگونه است ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟

امام فرمود: حال ما مثل حال بنی اسرائیل در میان آل فرعون است که پسرانشان را سر می بریدند و زنان را باقی می گذاشتند. ای منهل: عرب بر عجم افتخار پیدا کرد به جهت این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از عرب است و قریش بر دیگر عربها برتری جست به سبب این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از قریش است و اکنون ما اهل بیت و خاندان او به این حال افتاده ایم که حق ما را غصب کرده [عده ای را] کشته و [تعدادی دیگر را] اسیر و آواره کرده اند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** از این حالتی که ما در آن قرار داریم.

در کتاب لهوف بعد از نقل این خبر فرموده:

خدا جزای خیر دهد مهیار را که چنین سروده است:

يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِثْرِهِ وَتَحْتَ أَرْجُلِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضَعُوا
بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَفَخَرُّكُمْ أَنَّكُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبِعُ (١)

ص: ٤٨

١- (١) بحار الانوار: ١٤٣/٤٥.

- چوب منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ می شمارند و احترام می کنند

- در حالی که فرزندان آن حضرت را زیر پای خود قرار داده اند

- به چه دستور و قانونی فرزندان او از شما پیروی کنند؟!

- در حالی که افتخار شما این است که صحابه و پیرو او هستید.

ص: ۶۹

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ - وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بَنُ عَلِيٍّ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِيمُ بَنُ طَلْحَةَ بَنُ عُبَيْدِ اللَّهِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ بَنُ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟ وَهُوَ يُعْطَى رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَحْمِلِ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بَنُ الْحُسَيْنِ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأُذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ. (١)

ص: ٧٠

(۱)

از امام صادق علیه السلام روایت شده: بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هنگامی که علی بن الحسین علیهما السلام [به مدینه] بازگشت ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله با آن حضرت مواجه شد و گفت: ای علی بن الحسین چه کسی پیروز شد؟ - واو در محمل بود و سرش را پوشانده بود -.

امام سجّاد فرمود: اگر خواستی بدانی چه کسی پیروز شده است - هنگام نماز - اذان بگو سپس اقامه بگو. (۲)

ص: ۷۱

۱- (۱) ابراهیم فرزند طلحه مشهور است که در جنگ جمل همراه زبیر با امیر المؤمنین علیه السلام جنگید. ر. ک به جلاء العیون ص ۷۳۱.

۲- (۲) منظور حضرت این است که وقتی در اذان و اقامه هر روز چند مرتبه شهادت به رسالت جدش محمد (ص) داده می شود پس بنی امیه به هدف خود نرسیده اند و پیروزی با پیامبر و آل پیامبر (ص) است.

حوار آخر له عليه السلام مع يزيد

وروى أنه لما حمل علي بن الحسين عليهما السلام إلى يزيد (لعنه الله)، هم بضرب عنقه، فوقفه بين يديه وهو يكلمه، ليستنطقه بكلمه يوجب بها قتله، وعلي عليه السلام يجيبه حسب ما يكلمه، وفي يده سبحة صغيره يُديرها بأصابعه، وهو يتكلم.

فقال له يزيد: اكلمك وأنت تجيبني وتدير أصابعك بسبحة في يدك؟ فكيف يجوز ذلك؟

فقال: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي أَنَّهُ كَانَ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ وَأَنْفَتَلَ لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى يَأْخُذَ سُبْحَةً بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ اسْتَبِيحَكَ وَأَمَجَّدُكَ وَأَحْمَدُكَ وَأَهْلِكُكَ بَعْدَ مَا أَدِيرُ بِهِ سُبْحَتِي، وَيَأْخُذُ السُّبْحَةَ وَيُدِيرُهَا وَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا يُرِيدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالتَّسْبِيحِ،

ص: ٧٢

نقل شده هنگامی که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را پیش یزید ملعون بردند تصمیم به کشتن آن حضرت گرفت از این رو امام را در مقابل خودش نگهداشت و مشغول صحبت شد و منظورش این بود که حضرت سخنی بگوید که موجب قتلش گردد. امام سجّاد علیه السلام بر حسب گفتار یزید پاسخ او را بیان می کرد و در دستش تسبیح کوچکی بود که با انگشتانش آن را می چرخاند.

یزید گفت: من با تو سخن می گویم و تو جواب مرا می دهی و با انگشتان خود تسبیح می چرخانی! این کار چگونه سزااست؟

امام فرمود: خبر داد پدرم از جدّم که آن حضرت وقتی نماز صبح را می خواند و به پایان می رسانید سخنی نمی گفت تا این که تسبیحی به دست می گرفت و این دعا را می خواند: «اللّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ اسْبَحَكَ وَأُمِّجِدُكَ وَأُحْمَدُكَ وَأُهَلِّلُكَ بَعْدَ مَا أَدِيرُ بِهِ سَبْحَتِي» (۱) سپس تسبیح را به دست داشت و آن را می چرخانید و درباره آنچه می خواست سخن می گفت بدون این که تسبیح بگوید،

ص: ۷۳

۱- (۱) - خداوندا! همانا من صبح کردم در حالی که تو را به تعداد چرخاندن تسبیحم، تسبیح می گویم، بزرگ می شمارم، ستایش می کنم و لا إله إلا الله می گویم.»

وَذَكَرَ أَنَّ ذَلِكَ مُحْتَسَبٌ لَهُ، وَهُوَ حِزْزٌ إِلَى أَنْ يَأْوِيَ إِلَى فِرَاشِهِ، فَمَاذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ الْقَوْلِ وَوَضَعَ سُبْحَتَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ فَهِيَ مَحْسُوبَةٌ لَهُ مِنَ الْوَقْتِ إِلَى الْوَقْتِ، فَفَعَلْتُ هَذَا اقْتِدَاءً بِجَدِّي.

فقال له يزيد: لست اكلّم أحداً منكم إلّا ويُجيبني بما يعوذ به، وعفا عنه ووصله وأمر بإطلاقه. (١)

ص: ٧٤

١- (١) بحار الانوار: ٢٠٠/٤٥، عن دعوات الراوندى: ٦١.

و فرمود که این برای آن حضرت [تسیح و ذکر] حساب می شد و حرز و پناهی بود تا هنگامی که در بستر استراحت می رفت که در آن موقع همین دعا را تکرار می کرد و تسیح را زیر سرش می گذاشت که از آن وقت تا وقت [نماز صبح] برای حضرت [ذکر و تسیح] حساب می شد. آن گاه امام سجاد فرمود: من هم این کار را به پیروی از جدم انجام دادم.

یزید گفت: با هیچ کدام از شماها سخن نمی گویم جز این که جواب می دهد مرا به چیزی که پناهی است برای او، آن گاه از کشتن حضرت صرف نظر کرد و صله داد و دستور آزادی امام را صادر نمود.

وقال [يزيد] لعلّى بن الحسين عليهما السلام: اذكر حاجاتك الثلاث اللاتي وعدتك بقضائهنّ.

فقال: الأولى: أن تُرَيِّنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَأَبِي وَمَوْلَايَ الْحُسَيْنِ فَأَتَرُودَ مِنْهُ وَأَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأُودِعُهُ.

وَالثَّانِيَةُ: أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا اخِذَ مِنَّا.

وَالثَّلَاثَةُ: إِنْ كُنْتُ عَزَمْتُ عَلَى قَتْلِي أَنْ تُوجِّهَ مَعَ هَوْلَاءِ النَّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قال: أمّا وجه أبيك فلن تراه أبداً. وأمّا قتلك فقد عفوت عنك. وأمّا النساء فما يؤدّيهنّ إلى المدينة غيرك.

وأمّا ما اخذ منكم فأنا اعوّضكم عنه أضعاف قيمته.

فقال عليه السلام: أمّا مالكَ فما نُريدُهُ، وَهُوَ مُؤَفَّرٌ عَلَيْكَ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اخِذَ مِنَّا لِأَنَّ فِيهِ مِغْرَلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمِغْنَعَتَهَا وَقِلَادَتَهَا وَقَمِيصَهَا.

فأمر برّد ذلك وزاد عليه مائتي دينار، فأخذها زين العابدين عليه السلام وفرّقها في الفقراء والمساكين. (١)

گفتگوی سوّم حضرت با یزید

یزید به امام علی بن الحسین علیهما السلام وعده داد که سه حاجت ایشان را برآورده کند در پی آن روزی به حضرت گفت حاجات خود را بیان کند.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: اوّل این که رخسار سرور مولا و پدرم را به من نشان دهی تا از آن توشه بگیرم، دیدار کنم و وداع نمایم.

دوّم این که آنچه از ما به غارت رفته به ما بازگردانی.

سوّم آن که اگر تصمیم بر کشتن من داری شخصی [امین] همراه این زنهار کنی که ایشان را به حرم جدّشان برگرداند.

یزید گفت امّا چه پدردت را هرگز نخواهی دید. و امّا کشتن تو پس عفو کردم و گذشتم و زنها را جز تو کسی به مدینه نخواهد برد. امّا آنچه از شما به غارت رفته من چند برابر قیمتش را پرداخت می کنم.

امام فرمود: ما مال تو را نمی خواهیم، مال تو ارزانی خودت باد و این که ما اموال به غارت رفته را خواسته ایم برای آن که دوک نخریسی فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقنعه و گلوبند و پیراهن او در میان آنها بوده است.

یزید دستور داد آن اموال را برگردانند، دویست دینار هم افزونتر داد که حضرت امام زین العابدین آن را گرفت و میان مستمندان و مساکین تقسیم کرد.

حدّث المنهال بن عمرو قال: دخلتُ على زين العابدين عليه السلام اودّعه وأنا اريد الانصراف من مكّه. فقال: يا منهالُ ما فعلَ حَرَمَلُهُ بِنُ كاهلٍ؟ وكان معي بشر بن غالب الأَسدي، فقال: ذلك من بني الحريش أحد بني موقد النار، وهو حيٌّ بالكوفه. فرفع يديه وقال: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ.

قال المنهال: وقدمتُ الكوفه - والمختار بها - فركبت إليه فلقيته خارجاً من داره.

فقال: يا منهال لم تشر كنا في ولايتنا هذه؟ فعزّفته أنّي كنت بمكّه، فمشى حتّى أتى الكناس، ووقف كأنّه ينتظر شيئاً، فلم يلبث أن جاء قوم قالوا: أبشّرُ أيّها الأمير فقد اخذَ حرمله، فجيء به. فقال: لعنك الله، الحمد لله الذي أمكنني منك، الجزار! الجزار! فأتى بجزار فأمره بقطع يديه ورجليه. ثم قال: النار! النار! فأتى بنار وقصب فأحرق.

منہال بن عمرو روایت کرده: کہ هنگام بازگشت از مکہ بہ قصد خداحافظی بہ محضر امام زین العابدین علیہ السلام وارد شدم.

فرمود: ای منہال! حرمہ چہ کرد؟ بشر بن غالب اسدی کہ ہمراہ من بود گفت: در کوفہ زندہ است.

حضرت دو دستش را بلند کرد و عرضه داشت: خداوندا! حرارت آتش را بہ او بچشان. خداوندا! حرارت آہن را بہ او بچشان.

منہال می گوید: وارد کوفہ شدم مختار در آنجا بود بہ قصد دیدار او سوار شدم و حرکت کردم او را در بیرون خانہ اش دیدار کردم.

گفت ای منہال: در این حکومت و ولایت ما را ہمراہی نمی کنی؟ آگاہش کردم کہ در مکہ بودم. پس راہ افتاد تا بہ کناسہ رسید و در آنجا توقف کرد گویا منتظر چیزی بود، اندکی نگذشتہ بود کہ گروہی آمدند و گفتند: مژدہ باد ای امیر، حرمہ دستگیر شد، آن گاہ او را آوردند.

مختار گفت: خدای لعنتت کند، سپاس خدای را کہ مرا بر تو مسلط کرد [در آن حال مختار فریاد کرد: قصاب! قصاب! قصابی را آوردند دستور داد دست و پای حرمہ را قطع کند سپس فریاد کرد: آتش! آتش! پس آتش و نی آوردند و او را سوزاندند.

فقلت: سبحان الله، سبحان الله!

فقال: إنَّ التسبيح لحسن، لِمَ سَبَّحت؟ فأخبرته دعاء زين العابدين عليه السلام فنزل عن دابَّته وصلَّى ركعتين وأطال السجود، وركب وسار فحاذى دارى. فعزمت عليه بالنزول والتحرّم بطعامى، فقال: إنَّ علىَّ بن الحسين دعا بدعوات فأجابها الله على يدي ثمَّ تدعونى إلى الطعام؟ هذا يوم صوم شكراً لله تعالى. فقلت: أحسن الله توفيقك (١).

ص: ٨٠

١- (١) بحار الانوار: ٣٧٥/٤٥، وج ٥٢/٤٦ و ٥٣ بتفاوت.

منهال می گوید: گفتم سبحان الله! سبحان الله!

مختار گفت: تسبیح نیکو است ولیکن برای چه تسبیح گفتی؟ او را از دعای امام زین العابدین علیه السلام با خبر کردم.

مختار از مرکب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده را طولانی کرد، سپس سوار شد و حرکت کرد چون مقابل منزل ما رسید دعوت کردم که فرود آید و از غذای ما بخورد، گفت: علیّ ابن الحسین علیهما السلام دعاهایی کرده و خداوند آنها را به دست من به اجابت رسانده است آن گاه تو مرا به خوردن غذا دعوت می کنی؟! امروز روزی است که باید روزه شکر گرفت. گفتم:

خدای توفیقت را نیکو گرداند.

ص: ۸۱

رُوى عن الصادق عليه السلام أنه قال: إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً،

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که: امام زین العابدین علیه السلام چهل سال (۱) بر پدر بزرگوار خود گریست،

ص: ۸۳

۱- (۱) امام زین العابدین علیه السلام در حدود ۳۵ سال بعد از شهادت پدر بزرگوارش، زنده بود و آنچه در این روایت آمده که چهل سال گریه کرد، اشاره به کثرت گریه و طول مدّت آن است، زیرا عدد ۴۰ از اعدادی است که به کثرت دلالت می کند. نه این که دقیقاً چهل سال گریه کرده باشند. امّا این همه گریه و غصّه حضرت جهات مختلفی داشت که می توان به موارد ذیل اشاره کرد. الف: جنبه عاطفی مسأله، تحمّل مصیبت کربلا واقعاً جانکاه و شکننده بود، چگونه انسان طاقت داشته باشد به چشم خود ببیند، بهترین، زیباترین و پاکترین انسانهای روی زمین، به دست شقی ترین و نامردترین افراد با دلخراش ترین وجه، آن هم با لب تشنه و در جلو دید اهل بیت و بچه های کوچکشان به شهادت برسند و بعد از کشتن بر پیکرهای پاک نیز رحم نکنند، زیر سم اسبها قرار دهند و سرها را از بدن ها جدا کنند و در شهرها بگردانند. چگونه می شود این همه را ببیند و فراموش کند؟! ب: این گریه ها یک وسیله دفاعی بسیار مؤثر در مقابل تبلیغات بنی امیه بود، آنها که می خواستند اهل بیت پیامبر را ریشه کن کنند و نام نیکی از آنها باقی نگذارند. این گریه ها مظلومیت و حقانیت آنها را آشکار می کرد و نام و یاد آنها را در ذهن ها زنده می داشت. ج: گریه و یاد کرد امام سجاد علیه السلام از شهدای کربلا موجب می شد دیگران نیز این روش را در پیش گیرند و بر شهدای کربلا اشک بریزند و بدین وسیله یاد آنها، هدف آنها و در واقع اسلام زنده بماند، چرا که هدف اصلی بنی امیه ضربه زدن به دین و از بین بردن آثار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود.

صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ. فَإِذَا حَضَرَ الْإِفْطَارُ جَاءَهُ غَلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ، فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ.

فَيَقُولُ: قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكَ وَيَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ، ثُمَّ يُمَزْجُ شَرَابَهُ بِدُمُوعِهِ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (١).

وَكَانَ إِذَا أَخَذَ إِنَاءً يَشْرَبُ مَاءً بَكَى حَتَّى يَمَلَأَهَا دَمْعًا.

فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ.

فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَبْكِي؟! وَقَدْ مُنِعَ أَبِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقًا لِلسَّبَاعِ وَالْوَحُوشِ (٢).

وَحَدَّثَ مَوْلَى لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّحْرَاءِ، قَالَ:

فَتَبِعْتَهُ فَوَجَدْتَهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارِهِ خَشِنَةٍ، فَوَقَفْتُ وَأَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَبَكَاءَهُ، وَأَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ:

ص: ٨٤

١- (١) اللهوف: ٩٢، عنه البحار: ١٤٩/٤٥.

٢- (٢) البحار: ١٠٩/٤٦.

و در این مدت روزها روزه می داشت و شب ها به عبادت مشغول بود، هنگام افطار، غلام آب و غذا می آورد و پیش روی آن حضرت می نهاد و می گفت: بخور ای مولای من!

حضرت می فرمود: فرزند رسول خدا را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند و پیوسته این سخنان را می گفت و اشک می ریخت تا آب و غذایش با گریه ممزوج می شد و آن حضرت تا هنگام مفارقت از دنیا و لقای پروردگار بدین حال بود.

امام زین العابدین علیه السلام هر وقت ظرف آبی به دست می گرفت تا آب بیاشامد گریه می کرد تا ظرف پر از اشک می شد. با حضرت در این باره گفتگو کردند. فرمود: چگونه گریه نکنم؟! در حالی که پدرم را از آب بازداشتند، آبی که برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود.

یکی از خادمان حضرت سجاد علیه السلام نقل می کند که آن حضرت روزی به طرف صحرا تشریف بردند من نیز در پی آن حضرت رفتم و امام را در حالی که بر روی سنگ ناهمواری سجده کرده بود یافتم، ایستادم و صدای ناله و گریه اش را می شنیدم و شمردم که هزار مرتبه این تهلیلات را در سجده خواند

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا وَصِدْقًا. ثم رفع رأسه من السجود وإنّ لحيته ووجهه قد غمرا بالماء من دموع عينيه. فقلت:

يا سيدي أما آن لحزنك أن ينقضي ولبكائك أن يقلّ؟

فقال لي: وَيَحْكُ! إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيٍّ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا، فَغَتِبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ، وَاحْدُودَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ.

وَذَهَبَ بَصِيرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ - وَابْنُهُ حَتَّى فِي دَارِ الدُّنْيَا -؛ وَأَنَا فَقَدْتُ أَبِي وَأَخِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صِرْعَى مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَيَقِلُّ بُكَائِي (١)؟!

ص: ٨٦

«لا إله إلا الله حقاً حقاً، لا إله تعديداً ورقاً، لا إله إلا الله ايماناً وتصديقاً وصدقاً» آن گاه سر از سجده برداشت، در حالی که محاسن و چهره مبارکش را اشک فرا گرفته بود.

عرض کردم سرورم وقت آن نرسیده که اندوه شما پایان پذیرد و گریه شما اندک شود؟

فرمود: وای بر تو! همانا یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام پیغمبر و پیغمبر زاده بود و دوازده پسر داشت یکی از پسرانش را خداوند سبحان از نظر او غایب کرد، از اندوه [جدایی آن پسر] موی سرش سپید شد و از غم پشتش خمیده گردید و در اثر گریه بینایی اش را از دست داد و حال آن که پسرش در دنیا زنده بود.

اما من پدر، برادر و هفده تن از خاندانم را از دست دادم و به خاک افتادن و کشته شدن آنها را دیدم، پس چگونه اندوه من سرآید و سرشک دیدگانم اندک شود.

روى عن أبي خالد الكابلي قال: دعانى محمد بن الحنفية بعد قتل الحسين عليه السلام ورجوع على بن الحسين عليهما السلام إلى المدينة وكنا بمكة فقال: صر إلى على بن الحسين عليه السلام وقل له: إني أكبر ولد أمير المؤمنين بعد أخوي الحسن والحسين، وأنا أحق بهذا الأمر منك، فينبغي أن تسلّمه إليّ، وإن شئت فاختر حكماً نتحاكم إليه، فصرت إليه وأديت رسالته، فقال: ارجع إليه وقل له:

يا عم اتق الله ولا- تدع ما لم يجعله الله لك، فإن أبيت فيبنى وبينك الحجر الأسود، فمن أجابه الحجر فهو الامام. فرجعت إليه بهذا الجواب، فقال له: قد أجبتك، قال أبو خالد: فدخلا جميعاً وأنا معهما حتى وافيا الحجر الأسود، فقال على بن الحسين عليهما السلام: تقدّم يا عم فإنّك أسنّ فسله الشهاده لك،

ابو خالد کابلی گوید: بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و بازگشت علی بن الحسین به مدینه، محمد بن حنفیه مرا فراخواند - و ما در آن زمان در مکه بودیم - و گفت: پیش علی بن الحسین برو و از جانب من به او بگو: من بعد از دو برادرم حسن و حسین بزرگترین فرزند امیر المؤمنینم و به امر امامت از تو سزاوارترم و شایسته است که این مقام را به من واگذار کنی، و اگر خواستی داوری انتخاب کن تا میان ما قضاوت کند.

ابو خالد می گوید: رفتم و پیام را رساندم، حضرت فرمود:

برگرد و به او بگو: ای عمو از خدا بترس و آنچه را خدا برای تو قرار نداده ادعا نکن. و اگر نمی پذیری پس حجر الأسود میان ما داور باشد پس هر کس را حجر الأسود پاسخ داد آن امام است.

این جواب را به محمد بن حنفیه بازگرداندم و او [داوری حجر الأسود را] پذیرفت.

ابو خالد می گوید: امام سجاده علیه السلام و محمد بن حنفیه هر دو وارد مسجد الحرام شدند و من همراه ایشان بودم تا این که به مقابل حجر الأسود رسیدند، علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

عمو جان، تو بزرگسال تری پیش برو و از حجر گواهی طلب کن.

فتقدّم محمد فصلّى ركعتين ودعا بدعوات، ثم سأل الحجر بالشهادة إن كانت الإمامه له، فلم يجبه بشيء، ثم قام علي بن الحسين عليهما السلام فصلّى ركعتين ثم قال: أيها الحجر الذي جعله الله شاهداً لمن يوافي بيته الحرام من وفود عباده إن كنت تعلم أني صاحب الأمر وأنتي الإمام المفترض الطاعة علي جميع عباد الله فاشهد لي ليعلم عمى أنه لا حقّ له في الإمامه، فأنطق الله الحجر بلسان عربي مبين، فقال: يا محمد بن علي! سلّم الأمر إلى علي بن الحسين، فإنه الإمام المفترض الطاعة عليك وعلي جميع عباد الله دونك ودون الخلق أجمعين في زمانه، فقَبِل محمد ابن الحنفية رجله وقال: الأمر لك.

وقيل: إنّ ابن الحنفية إنما فعل ذلك إزاحه لشكوك الناس في ذلك(١).

ص: ٩٠

١- (١) الخرائج والجرائح: ٢٥٨/١؛ عنه البحار: ٢٩/٤٦.

محمد بن حنفیه پیش رفت و دو رکعت نماز بجا آورد و دعاهائی خواند سپس از حجر الأسود خواست اگر امامت برای اوست شهادت بدهد، حجر الأسود هیچ پاسخ نداد.

آن گاه علی بن الحسین برخاست و دو رکعت نماز خواند سپس گفت: ای سنگی که خداوند او را شاهد بر زائران خانه خود و مهمانانش از میان بندگان خود قرار داده، اگر می دانی که من صاحب این امر و همان امامی هستم که پیروی من بر جمیع بندگان خدا لازم است، پس شهادت بده تا عموی من بدانند حقی برای او در امامت نیست.

در این هنگام خداوند، حجر الأسود را به زبان عربی آشکار گویا کرد، پس گفت: ای محمد بن علی! امر [امامت] را به علی بن الحسین واگذار کن که او امامی است که در عصر او طاعت او بر تو و بر جمیع بندگان الهی بلکه بر تو و جمیع مخلوقات واجب است.

پس محمد بن حنفیه پای امام را بوسید و گفت: امر امامت برای توست.

گفته شده که محمد بن حنفیه به امر امامت آگاه بود و این کار را برای از بین بردن شک مردم انجام داد.

على بن إبراهيم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لقي عباد البصرى (١) على بن الحسين صلوات الله عليهما في طريق مكة فقال له:

يا على بن الحسين تركت الجهاد وصعوبته وأقبلت على الحج ولينته، إن الله عز وجل يقول: «إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعداً عليه حقاً في التوراه والإنجيل والقرآن ومن أوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم» (٢) فقال له على بن الحسين عليهما السلام: أتم الآيه، فقال: «التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين» (٣).

ص: ٩٢

١- (١) الظاهر هو عباد بن كثير البصرى العابد بمكة، الصوفى.

٢- (٢) التوبه: ١١١.

٣- (٣) التوبه: ١١٢.

عباد بصری در راه مکه با امام زین العابدین علیه السلام مواجه شد و به آن حضرت گفت: جهاد و سختی آن را ترک کرده و به حیج و راحتی آن روی آورده ای در حالی که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» «خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری کرده که [در برابرش] بهشت برای آنان باشد [به این گونه که:] در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ».

امام علیه السلام فرمود: بعدش را بخوان. عباد تلاوت کرد:

«التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون...» «توبه کنندگان، عبادت کاران، سپاس گویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده آوران، آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود الهی؛ و بشارت بده به [این چنین] مؤمنان».

فقال على بن الحسين عليهما السلام: إذا رأينا هؤلاء الذين هذه صفتهم فالجهاد معهم أفضل من الحج(١).

وفى المناقب: «إذا ظهر هؤلاء لم نؤثر على الجهاد شيئاً»(٢).

ص: ٩٤

١- (١) الكافي: ٢٢/٥.

٢- (٢) المناقب: ١٥٩/٤.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: هنگامی که صاحبان این اوصاف را مشاهده کردیم پس جهاد به همراهی آنها برتر از حجّ است.

و بنا به نقل دیگری آن حضرت فرمود: هنگامی که چنین افرادی پیداشدند، چیزی را بر جهاد ترجیح نمی دهیم.

ص: ۹۵

- ۱ - الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی (قرن ششم) / نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ه ق.
- ۲ - الإرشاد، شیخ مفید، (۴۱۳) / مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۳ ه ق.
- ۳ - بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی / دار الکتب الاسلامیه و کتابفروشی اسلامیه.
- ۴ - تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، مطبعه النجف، ۱۳۸۷ ه ق.
- ۵ - الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی (۵۷۳) / مؤسسه الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ ه ق.
- ۶ - الکافی، ثقه الاسلام کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- ۷ - کامل بهائی، عمادالدین طبری (قرن هفتم) / المکتبه المرتضویه، تهران.
- ۸ - مثنوی هفت اورنگ، عبد الرحمان جامی (۸۹۸) به تصحیح مدرّس گیلانی، ناشر سعدی، تهران، چاپ پنجم ۱۳۶۸ ه ش.
- ۹ - مقتل الحسين عليه السلام، الموفق بن احمد المکی / أخطب خوارزم (۵۶۸) / انوار الهدی، قم ۱۴۱۸ ه ق.
- ۱۰ - الملهوف (اللهوف)، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (۶۶۴) / المطبعه الحیدریّه، نجف ۱۳۶۹ ه ق.
- ۱۱ - المناقب، محمد بن علی بن شهر آشوب (۵۸۸) / المطبعه العلمیه، قم.
- ۱۲ - نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی / کتابفروشی اسلامیه.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

